

حافظ شیرازی و قاضی نذراالاسلام بنگالی

محمد کاظم کهدویی

قاضی نذراالاسلام، شاعر ملی بنگلادش، در بیست و چهار ماه مه سال ۱۸۹۹م. در قریه «چورو لیا» از توابع «آسانسول» در استان «بور دومان» بنگال غربی در هندوستان به دنیا آمد. پدرش قاضی فقیر احمد نام داشت و مادرش زاهده خاتون. تولد نذراالاسلام در خانواده‌ای بود که هفت پسر دیگر و دو دختر نیز در آن متولد شده بودند. چهار برادرش در دوران کودکی، یکی پس از دیگری رخت از این جهان بر بسته و به دیار باقی شتافتند. بدین سبب وقتی وی به دنیا آمد، نام مستعار «دگهو میان» به او دادند که به معنای «صاحب رنج و غم» بود. با مرگ پدر، فقر و رنج و بدبختی دامنگیر این خانواده شد و نذراالاسلام را به کار در نانوائی و گاهی نیز آشپزی واداشت. تا این که لطف خداوند، محبت او را در دل کلانتری مهربان انداخت و آن مرد بزرگ، نام وی را در مدرسه «دری رامپور» در شهرستان «میمن سینگ» نوشت و او به تحصیل پرداخت. گرچه به تحصیل علاقه مند بود و از همان دوران شعر می‌گفت و برای اطرافیان می‌خواند، اما اشتیاق وی به نظامی‌گری باعث شد که در سال ۱۹۱۷م. (۱۸ سالگی) دست از تحصیل شسته، برای خدمت سربازی راهی «لاهور» شود. سپس به «کراچی» رفت و به سبب لیاقت و کاردانی در خدمت نظام، به

درجه گروهبانی نیز دست یافت.

دوران سربازی، علاوه بر آن که از نذرالاسلام فردی شجاع و منضبط و با جرأت می‌ساخت، دوران رشد و شکوفایی نبوغ و استعداد شعری او نیز بود، چنان که درهای جهان معارف و عرفان و ادب فارسی بر وی گشوده شد و آن گونه که خود بیان می‌دارد، در همنشینی با یک روحانی پنجابی که او نیز در سپاه بنگالی خدمت می‌کرده و شعر حافظ می‌خوانده، با دریای معرفت و اشعار شیوای حافظ آشنا می‌گردد و هر روز از زبان آن روحانی چند شعر از دیوان حافظ با گوش جان می‌شنود و چنان تحت تأثیر قرار می‌گیرد که یادگیری زبان فارسی را آغاز می‌کند و به خواندن اشعار شاعران پارسی‌گو می‌پردازد. پس از قرارداد ژوئن ۱۹۱۹م. و پایان جنگ جهانی اول، سپاه آنان نیز منحل می‌گردد و او هم از کراچی به کلکته می‌رود و در دفتر انجمن ادبی مسلمانان بنگالی سکونت می‌گزیند. بهترین سوغاتی که از این سفر به همراه خود داشته، نسخه‌ای ترجمه شده از دیوان حافظ بوده است و شاید از نخستین آثاری که از وی در مجله ادبی مسلمانان به چاپ رسید، ترجمه این غزل از حافظ با مطلع زیر باشد:

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

اگرچه فراوانند افرادی که رباعیات یا غزلیات حافظ را به بنگلا ترجمه کرده‌اند،^۱ اما ویژگی ترجمه نذرالاسلام در این است که به صورت منظوم، همراه با لطافت‌های ذوقی ادبی و بیانی شیوا و دلنشین چنان ترجمه کرده است که در کالبد خواننده روحی تازه می‌دمد و او را به وجد می‌آورد. علاوه بر منظوم بودن ترجمه غزلیات حافظ، گاهی نیز کوشیده است تا عیناً همان وزن یا الفاظی را در ترجمه به کار ببرد که حافظ به کار برده است؛ به عنوان مثال در ترجمه غزلی از حافظ با مطلع:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
و با توجه به بیت آخر این غزل که می‌گوید:

همت حافظ و انفاس سحر خیزان بود که ز بند غم ایام نجاتم دادند

آن را «شراب سحرگاه ابری» نام نهاده و بر وزن مفتعلن مفتعلن مفتعلن ترجمه کرده است که در آن الفاظ فردوس، ساقی، زرین، آب حیات و سکندر را به کار برده و علاوه بر آن که علاقه خود را به زبان شعر فارسی بیان کرده، تسلط خود را نیز بر اوزان فارسی و عربی نشان داده، بعضی از بحرهای شعر را ذکر می‌کند و در ذیل هر کدام، ابیاتی به عنوان شاهد مثال برای نشان دادن هنر

خود می آورد. مثلاً بیتی که در بحر رمل، فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن ذکر می کند، چنین است:

کامکاهشفش دیر کونیشش نیز نشاش مِنّا اشش هشته پنجاهی امنی هببی باز لوبدنی کوندن اوچاش^۲

اگر چه کسانی چون رابیندرانات تاگور نذراالاسلام را از به کارگیری الفاظ فارسی منع کرده اند و به کار بردن کلمه زکنتای را به جای خون لازم دانسته اند، اما کاربرد آگاهانه الفاظ فارسی و عربی توسط نذراالاسلام که به عنوان الفاظ اسلامی مطرح می شود، علاوه بر آن که بر غنای کلام و سخن او افزوده، او را از این باب نسبت به دیگران ممتاز گردانیده است و این ویژگی از زمانی است که با اشعار جاودانه حافظ آشنا می شود و لطف سخن را در تکرار الفاظ و قوافی و اوزان آن می داند.

نذراالاسلام، در مقدمه شش صفحه ای که بر ترجمه اشعار حافظ نوشته، به بعضی از افسانه ها و قول هایی که درباره حافظ نقل شده، اشاره می کند که بیانگر مطالعه عمیق وی درباره حافظ است. از جمله به این حکایت پرداخته که وقتی می خواستند جنازه حافظ را به خاک بسپارند، بعضی از متشرعان گفته اند که نباید او را در قبرستان مسلمانان دفن کنند. جمعی بر آن شدند که تفرّلی به حافظ بزنند و جواب را از دیوان وی بگیرند که وقتی دیوان اشعار او را باز کردند، این شعر سر آغاز صفحه بود:

قدم دریغ مدار از جنازه حافظ که گرچه غرق گناه است، می رود به بهشت^۳
پس از آن او را در باغی دفن کردند که امروز به حافظیه معروف است (به قول نذراالاسلام، در باغ انگور).

پیرامون آگاهی حافظ از شهرت خویش پس از مرگ، نذراالاسلام به این بیت حافظ اشاره می کند:

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه که زیارتگه رندان جهان خواهد شد^۴
و می نویسد که امروزه مقبره حافظ، زیارتگاه اهل دل شده است و عموم مردم سر بر آن آستان می ساینند و او را ترجمان الاسرار و لسان الغیب می دانند.

نذراالاسلام در ادامه همین مقدمه، شیراز را مدینه ای می داند که زیارتگاه پارسیان است و حافظ، آن سرشناس همه عالم، در منطقه مصلّا در اوایل قرن چهاردهم میلادی به دنیا آمده است و اضافه می کند که به جز نیشابور،^۵ هیچیک از شهرهای ایران همانند شیراز شهرت جهانی نیافته است، جایی که میعادگاه شاعران بزرگ ایران است. ایرانیان او را بلبل شیراز می دانند.^۶

نذراالاسلام علاوه بر اشعار فراوان که سروده، بیش از سه هزار سرود موزون نیز نوشته و

آهنگ آن را نیز خود نواخته است. بدین سبب بعضی از پژوهشگران و محققان وی را «شاعر بلبل» نامیده‌اند. هم چنین به سبب این که در مدح و ثنای حضرت پیامبر(ع) و اهل بیت مطهر آن حضرت و پیام جاوید اسلام، با هدف احیا و تجدید حیات مسلمانان غفلت زده و ستم‌دیده بنگلادش، اشعار بسیاری سروده و به رشته تحریر در آورده، به عنوان شاعری انسانی و اسلامی نیز شناخته شده است.

مهارت و تبحر قاضی، تنها در زمینه افکار نو و معانی عمیق و تخیلات و تلمیحات نیست، بلکه الفاظ زبان‌های فارسی و عربی را با کاربردهای متفاوت به شیوه‌ای هنرمندانه و زیبا در نوشته‌های خود به کار گرفته که گویا این الفاظ از خود زبان بنگلاست. از این طریق، چهرهٔ زبان بنگلا را که بعد از تسلط انگلیسی‌ها بر شبه قاره و بنگلادش، با توافق و همکاری دانشکده «فورت ویلیام» شکلی دیگر به خود گرفته بود، تغییر داد و این زبان را غنی‌تر و مردمی‌تر ساخت. اگرچه خط بنگال با سابقه دیرینهٔ تاریخی با فرهنگی اصیل و غنی و آداب و رسوم خاص خود، پذیرای فرهنگ و ادبیات خارجیانی چون ترک‌ها، مغولان و ایرانیان بوده، اما اصالت خود را از دست نداده است. در قرن حاضر نیز نذرالاسلام، با به کارگیری الفاظ بی‌شمار عربی و فارسی، بر غنای این زبان افزوده و مانع از غارت یکبارگی آن توسط استعمارگران شده است.

نذرالاسلام و الفاظ فارسی

اگرچه الفاظ فارسی و اسلامی در زبان بنگالی فراوان است، اما غنای اشعار نذرالاسلام، با این الفاظ از زمانی است که با اشعار حافظ آشنا می‌شود و در واقع درهای جهان معارف و عرفان و دریای بی‌کران ادبیات فارسی بر او گشوده می‌گردد. به عنوان نمونه وی شعری سروده است به نام «فاتحهٔ دوازدهم» که مربوط به دوازدهم ربیع‌الاول (تولد حضرت پیامبر(ع)) است و از بعضی الفاظ فارسی و اسلامی در این شعر پنج بندی استفاده کرده است:

در بند اول: تاج، مسلم، تسلیم (سلام کردن)، هر، گرنش، شور، آواز، مژده، نام، انجام، حور و پری، فردوس، حمام، کوثر، آب، زمزم، جام، کمان، تمام، سامان، ارض و نام‌های: حرا، یمن، نجد، حجاز، تهامه، عراق، شام، مصر و تهران.

در بند دوم: مستان، سیستان، بوستان، مشغول، تیغ گرد، دروان (دروازه‌بان)، رستم، گلزار، کلشن، کلفام، دریا، خوشی، باغبان، خون جوشی، صحرا، داغ، سبزه، نور، کرسی، طور، سر، حوری،

سرخ، ایرانی، دزانی، ترکی و شیروان (انوشیروان).

نذر، بلبل و رباعیات حافظ

ترجمه و رباعیات حافظ که توسط نذراالاسلام صورت گرفته، شامل ۷۳ رباعی است که در جلد سوم از مجموعه آثار نذراالاسلام به چاپ رسیده و صفحات ۹۷ - ۱۲۷ را در بر می‌گیرد. نخستین رباعی ترجمه شده این است:

جز نقش تو در نظر نیامد ما را جز کوی تو رهگذر نیامد ما را
خواب از چه خوش آمد همه را در عهدت حقا که به چشم در نیامد ما را^۷

در گیر و دار رنج‌ها و مشکلات نذراالاسلام، خداوند پسری به او عطا کرد. وی به سبب اشتیاق و علاقه به حافظ شیرازی که خود، او را بلبل شیراز نامیده بود، فرزند خود را بلبل نام نهاد. حضور بلبل در زندگی شاعر، روح و سرور تازه‌ای در او ایجاد می‌کند و باعث می‌شود که در نوشتن و سرودن غزلیات و اشعار جانبخش، شاهکارهایی به وجود آورد و شیوه غزل خوانی و غزل سرایی فارسی را در زبان و ادبیات بنگالی ترویج دهد.

ترجمه رباعیات را بر بالین بلبل آغاز می‌کند و روزی که آن را به پایان می‌برد، بلبل نیز در سن چهار سالگی عزم دیار باقی می‌کند و کلبه خزان زده نذر را که با وجود خود گلستان کرده بود، به ماتمکده‌ای مبدل می‌سازد. خود او در این باره این گونه می‌نویسد:

«آن روز که ترجمه رباعیات به پایان رسید، در همان روز، بلبل، جگر پاره من، از دستم رفت. کسی که در زندگی من محبوب‌ترین و بهترین سرمایه بود. با اهدای او به عنوان هدیه، بلبل شیراز را به بنگلادش دعوت کردم. سلطان شعرای ایران (حافظ) به دعوت سلطان غیاث‌الدین، حاکم بنگال، توجهی نکرده بود، اما به دعوت من بی‌اعتنا نشد. از راهی که جنازه پسر من تشییع شد، از همان راه، دوست و محبوب من، شاعر ایرانی (حافظ) به سرای من فرود آمد. اشک چشمان من، خاک پای او را آب پاشی کرد».^۸

ذکر این نکته لازم است که شعر حافظ پیش از مرگش به بنگال رسیده و دلیل بر این مدعا دعوت سلطان غیاث‌الدین اعظم شاه سلطان بنگال است که خود ذوق شعری داشته و حافظ را به بنگال دعوت کرده است؛ ولی حافظ بنا بر ضعف و پیری و مسافت طولانی تا بنگال و تعلقات قلبی به شیراز و آب رکناباد، نتوانسته دعوت سلطان را بپذیرد؛ هم چنین پاسخ می‌دهد:

نمی‌دهند اجازت مرا به سیر و سفر / نسیم باد مصلی و آب رکناباد^۹
 نذرالاسلام، در مقدمه ترجمه رباعیات حافظ خطاب به فرزند از دست رفته‌اش (بلبل) می‌گوید:
 «پسرم بلبل! در روزگار حیات و زندگی تو، ترجمه رباعیات بلبل شیراز را شروع کردم. روزی
 که ترجمه را به پایان بردم، آن روز تو ای بلبل گلستان من، از سرای من پر کشیدی. آیا در آن
 سرزمینی که رفته‌ای، باغ بلبلان، زیباتر از ایران است؟»^{۱۰}
 داغ و هجران بلبل، فرزند چهار ساله این شاعر، تأثیری عمیق در روح حساس و لطیف او بر جای
 گذاشت چنان که اثر آن را در اشعاری که پس از وی سروده، می‌توان دید. در جای دیگر نیز در هجر
 او این ابیات حافظ را می‌آورد:

دلا دیدی که آن فرزانه فرزند / چه دید اندر خم این طاق رنگین
 به جای لوح سیمین در کنارش / فلک بر سر نهادهش لوح سنگین
 آن چه ذکر شد، چکیده‌ای از تلاش عظیم نذرالاسلام در ترجمه غزلیات و رباعیات حافظ
 شیرازی بود.

قاضی نذرالاسلام، شاعر ملی‌بنگلاش که به سبب سرودن اشعار حماسی و ضد استعماری به
 «شاعر شورشگر» معروف شده، از بزرگان و نوابغ عالم شعر و ادبیات بنگال است و نیز پرچمدار
 حماسه و مبارزه و عشق و نوآوری در شعر و آمیزش دهنده الفاظ و اصطلاحات زبان بنگلا با
 زبان‌های فارسی و عربی با روح اسلامی.
 این شاعر بزرگ با به یادگار گذاشتن آثار گرانبهایی از نظم و نثر و سرود، پس از یک بیماری ۲۴
 ساله، سرانجام در ۲۹ اوت سال ۱۹۷۶ میلادی به دیار باقی شتافت.

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق / ثبت است بر جریده عالم دوام ما
 او در قسمتی از یک قطعه شعر که درباره محل دفن خود سروده، چنین می‌گوید:
 در جوار مسجدی دفنم کن ای برادر /
 تا از درون قبر بشنوم / بانگ اذان مؤذن را
 بگذار اطراف قبرم معبر نمازگذاران گردد /
 تا آهنگ قدم‌های پاک‌شان، گوش جان و دلم را نوازش دهد.

پی‌نوشت:

۱. این مترجمان عبارتند از: کانتی چندر گهوش، کشیب چندرسین، ستدرنات دت، مولوی گریش چندرسین، قاضی اکرم حسین. (ترجمه آثار فارسی به زبان بنگالی، از پرفسور عطا کریم برق، به نقل از فصلنامه قند پارسی، شماره ۶، زمستان سال ۱۳۷۲ ه.ش).
۲. یعنی بیهوده نفس می‌کشی، نفس‌های طولانی و دراز امیدی ندارد، همه‌اش وعده بی‌اساس است. دل می‌خواهد بخندد، در آن حال، وای وای! از گریه و حسرت از سر درد می‌نالند.
۳. مقدمه ترجمه دیوان حافظ، ص ۱۳۲.
۴. همان.
۵. نیشابور به سبب وجود بزرگانی چون عمر خیام و عطار در نزد مردم شبه قاره شهرت یافته است.
۶. مقدمه ترجمه اشعار حافظ، ج ۳.
۷. در چندین نسخه از دیوان حافظ، به ویژه آنهایی که تصحیح و چاپ ادیبان ایرانی است، بین ۴۰ تا ۵۰ رباعی بیشتر نیامده است. جز دیوان‌هایی که چاپ شبه قاره است و نمونه آن را می‌توان دیوان حافظ با ترجمه و تحشیه ابونعیم عبدالحکیم خان نشتر جالند هری، چاپ علمی پرنیتینگ پریس، لاهور ۱۹۶۸ م نام برد که ۷۴ رباعی در آن است.
۸. شاهدی، محمد عیسی، بلبل ایران. حافظ شیرازی، داکا، ۱۹۹۰م، نقل از مقدمه رباعیات حافظ.
۹. درباره حافظ و بنگاله، مقاله آقای دکتر کلیم، سهرامی، استاد دانشگاه راجشاهی بنگلادش، در فصلنامه قند پارسی شماره ۶، زمستان ۱۳۷۲ ه.ش، چاپ مرکز تحقیقات فارسی راینزی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو، در خور توجه است.
۱۰. مقدمه رباعیات حافظ، ترجمه نذراالاسلام.